

بازرسی شد
۴۷ - ۴۶

۱۸۱

بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: علم المجرعات للشيخ حسين بن محمد البرقي

مؤلف: حسين بن محمد البرقي

موضوع: تاريخ

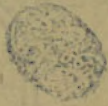
شماره ثبت کتاب: ۹۴۵۲۵

۹۸۱

خطی، فهرست شده
۴۵۷۰

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

۱۸۱



بازدید شد
۱۳۸۲

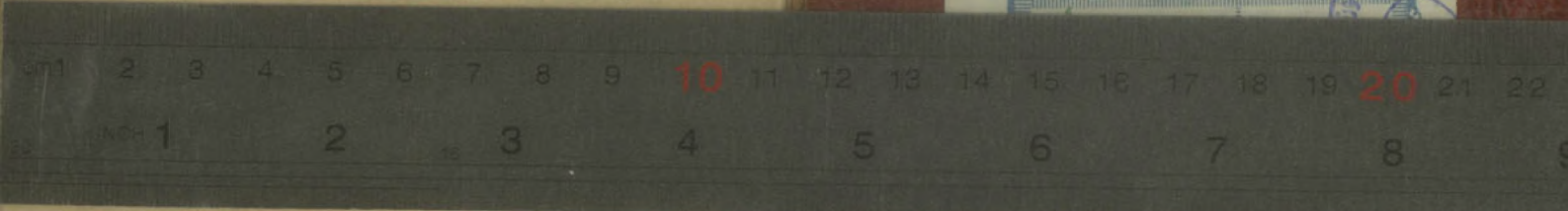
۵۹۴۳ م - ۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: علم الحجة والتمیمة

مؤلف: حسین بن محمد البرزنجی

موضوع: تاریخ



نظری - فهرست شده
۴۵۷۰



۲۸۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لم يخلينا من العائدين الكثرين ولا من العداة المقصيرين ولا
 من المذنبين المقصيرين وهدانا الى الصراط المستقيم ونوفقنا الحق الذي
 عندنا يكون ولتسبوا العظيم العظيم فيهم فيه مخلصون واصلوه واصلوا
 على محمد وآله الطاهرين الذي هم قسم قام الله العالم وبنور ولا تخلف
 وتشرق ابوابهم آدم استجابهم في القدم على سائر الامم وادام
 دنایا اقامهم في سائر عالمه في الاواء استقامه اذ كان لا تدركه الا
 ولا تحويه خواطر الا كفاره لا تسلمه خواص الطغاة في الاسرار لا اله الا الله
 الملك الجبار اين رسيله مختصره وسيله ايت كه تخمير مقصود
 وتقصير در دراختلافه الباهره مختصره ذكره اوليای دولت قاهره
 نون

معرض تحریر آورد بعضی سرساند درین ایام سخت انجام که بدید و نورانی
 و تحریک و اعطای معنی از باب غرض جمعی از مشایخ ارباب تبرز و شمس علیه
 و ناخبر در وجه عاشورا علی الغله و لی عبا با مقام قتل ایندها کوی سرباز
 چون تقییر خداوند قدر و رای تدبیر ایشان بود لهذا خدا بخیر را از سر نهاد
 و خلقت فرمود و آنچه که مقصود و مراد ایشان بود بعمل نیاید و لیست عجب
 اصلا شرم از خدا نگذرده و خدا در خانه خدا مجلس عزای سید الشهدا علیه
 عالمی و از علای اسلام بکمال بر می گشته و آنرا عزت و شرف تیر بر پا
 داشت که اگر ایندها کوی و دلخواه بعضی سادری ملکوت پادشاه و خطای
 و مال و عرض با نوس بندگان ادم و مرانجا داری مکرده و میکند است که از
 اسطر ف هم مقام طاقی و ششم بر آید علم الله که این عالمه با یقینه
 پنجم بجائی رسید که باعث قتل و غارت و جنگ و ستیز میان جمعی از
 مسلمین میگشت ولی آنوقت سید سیری این مصدع عظیمه را خوا باند و حکیم
 و حوصله و بردباری مرد مرا بکار داری که در بعض خدمت بدین و دولت
 مطاوعیت را بحد و قبول نموده همه منوچین خود مان را کمال امید
 بکافات و اشقام جناب باری و شپه و سیاست حضرت اقدس شازی

داده بیاری خدا و مددکاری الهی و می گفتم از احدی صدقه نشد
 کاری از آنها سرزد که نه شرمساری ز خدا و سایه خدا باشد و نه
 چیزی بود که با جدی از غفلت تبریزی باشد حتی از برای خارج نیز
 بعین مقصد را به پیش پیل روزنامه نموده در همه بلاد منتشر کرده
 تا اینکه خود ایندها کو با جری را علی با جری در مقام نظم و ادعای
 خدمت و لیای دولت جاوید مدت آگاهی داده مراتب را کمالی عرض
 اقدس به هیئت علی رسیده از جانب سنی الجواب فرمان
 واجب الادعان با جری ایندها کو می خاکسار صادر شد بمجلس
 بلاغت آیات فرمان رسید که بعبارات ملکانه و شایسته حکیمانه
 خطاب بایندها کو می خاکسار و در همه مقادیر فرموده بود ندانید
 جناب خدای تعالی کالات کتاب معارف آداب عده الفضلاء الاطیاف
 محمد حسین محمد الاسلام موفق باشند سلامت کنی شوم فیما بین
 شیخی و غیر شیخی در بعضی مسائل اختلاف عقاید است چون عاده بکمال
 ظهور کرده بود و طبع هیئت قبول نمیکرد که در کشف این اختلاف اندکی
 شود حال که در هر قتل و غارت فیما بین طرفین ظهور کرده است و در
 بر

میت که اگر اقدامی در دفع این شبهات نشود و محو قبان بخریب
 و تخریب خرابی و لایست و رعیت کرده و این معنی باعث شود که از برای
 حفظ ولایت و رعیت مجبور با جری حکمی شویم که خدا مکرده پیش خدا و رسول
 معاقب شویم و مملکت و رعیت خودمان را بدست خودمان خراب کردیم
 پس آفتاب را از برای عاقبت چند روز نخت میسیم که بدرجه
 آمده و دیدنی از مکرده قرار لازمه را با آفتاب بدیم سعادت نماید
 و دستخط طاعت نمون هم قریب بهین مضمون بکتابدار که مرقوم فرمود
 بود بچین معاد فرمان رسید و دستخط مبارک و هیئت و مقصود و مراد
 از اخبار ایندها کو می خاکسار بدر بار سعادت مدار و مقرر بود که
 بهر جنبه مخصوصه و حکایت قتل و خیانت و حقوق میان بنده ایشان
 که ایشان از من آنچه که لازم حکم عدل و قضای سبب و ملک و دولت
 در دفع موده و فساد و دفع اشرار و الواط العمل خواهند آورد
 و یکی کشف حقیقت اختلاف طرفین و دستن علیت خلاف و تفرقه
 فریقین و دفع نزاع و اختلاف فیما بین که الآن در همه بلاد ایران
 ساری و جاری است لهذا ایندها کو می خاکسار مفضل اطلاع و استحضار

در این مکان کردن اقتدار از حقیقت حال و سبب و جهت این
 قیل و قال بجز این مختصر مبادرت و در نهایی کسی که این را از این علم
 انما للتحقیق لمن اکره انما للتحقیق لمن نظر و استنبطه از حقیقت
 بدستی بجز و مستحضر شده و اصل سلسله که محل نزاع است اطلاع من
 است از سبب و حق از بطل قیام شده آنچه که مایه خوفا و آیه دعوت
 بر همه اولیای دولت قاهره با بهره کمال شرف واقع انمار واضح
 آشکار گردیده از برای همه معلوم شود که این همه اختلاف و تفرقه بعضی
 از باب غرض و عوام الناس با این فرقه محقه از چه راه است و آن نبی
 سه متعاله و یک فایده است در بیان محل نزاع و اختلاف
 در بیان سبب و نشاء نزاع حضرات است با این فرقه
 در بیان حکمت خلاف و شرائست در ذکر بعضی از انمار
 و آثار است از طرق عامه و تفصیل و مراتب و مقامات و مراتب انمار
 که با تصریح دلیل مدعی است که در بجز محل نزاع است
 از شروع به بیان مطلب باید دانست که بعضی از خط عدم اطلاع من
 ایستاده را نوعی تقریر میکنند که املا دخل میباشند قیام ندارد ولی
 جمع

چون این بنده جان و معیاد آمل و آمانی حسین بن محمد التبریزی بمقتضای
 تربیت یافته آن پدر بزرگوار است که سرانجام تمام این شیخ
 بود که این سلسله را نسبت باو میدهند و سبب ناره این منکرات
 و ابتدای ظهور این انکار از عیار در عینه مصادرات آن عصار است
 فلذا انحصار مقتضای تصور و تفسیر باصل سلسله پیش از سایر غیر حقیقت
 این جمله بهتر از دیگران بصیرت و جامع مایه علیک و لایستیک
 خیر چه هر کس از متبیین استیفاء محقه و یا مسکین تقریر این جمله را کرد
 و شنیده ایم غالباً چنین دیده ایم که یا بجای از طلب و در است و
 قصه از قصه های این فتنه بیان نموده و تفرقه از تفاوت این فرقه
 زیرا که از این جمله بجا میماند بوده است پس در این صورت حرف بر
 کسی را در این جمله قبول نمود و از این میزان سلسله قرار داد
 سرگذشت حمد کل را از نظری بنویسد عذلب نقه و سبک و یا
 با بحد چون ایستاده را دوستی پس بدانکه نزاع غلبه الفین
 و حقیقه با این فرقه محقه در مقام نبوت مطلقه جناب محمد مصطفی
 و ولایت کلیه کبری جناب علی رضی علیهما و اولادها آلف محقه و

و اینست که علایع عظام و شایع عظام در کتب سبیل خود هیچ
 و دلائل مدیه مشروح و مفصل برین و مایل فرموده اند و از جمله آنکه
 و بر این مذهب اثبات بر تبه و مقام از برای رسول نام و سایر آیه
 کرام علیهم السلام نیست که بگوئیم چون خداوند تبارک و تعالی جل
 و ارفع و اعلی و منزله و مقدس و برتر است از صفات مخلوقات
 حقایق و احوال و جوهر و عیان و آنچه که بچشم عاقلین
 از غیر و تبدل و ترقی و تنزل و حلول و اتحاد و مباشرت با
 مخلوقات که از صفات حجاب و جهاد است پس لا محاله باید و
 باشد میان او و سایر کمونات در احدی و ایجاد و خاصه
 فیوضات شریعه و مکتوبه بکار عباد و همچنین بگوئیم که چون
 علت ایجاد عباد معرفت خداوند جواد است و معرفت او پس
 بکنه ذات از برای اصدی از تمام موجودات ممکن و تصوریش
 بلکه معرفت او عبارت از معرفت صفات یعنی ششانی
 عبارت از شش من اوست بصفات جلالت و جلاله و ایت
 و هلاکات آیه پس باید لا محاله خداوند برای آن آیات علما
 دان

و آنست که صفات مطهری قرار در از مخلوقات خود که آیه کبری معرفت
 باشد و بعد خدا را با آن آیه کبری شب مانند و چنان صفات الهیه را
 در او مشاهده نموده و صف کسبه خدا بهمان معنی که خود را بیان کرده
 و آنرا اسطه و آیه کبری باید شرف مخلوقات و اکل موجودات و اقرب
 کمونات و شبه صنوعات باشد در صفات و تدریج نسبت مکانیه
 و قدرت خلیفه الهیه و تغییرات از حقیقت مقدسه محله و نفس کلیه
 که خداوند مقدس و عزت تحقیق مقدس در محل شیت و نظر قدرت
 و مصدر رحمت خود قرار داده است که همه و هر دو ای و حکام خود را
 از آن تحقیق صادر نموده و جمیع فیوضات خیرشایسته و صفات جلالت و جلاله
 را از برای همه بواسطت آن نفس کلیه الهیه ظاهر فرموده است پس
 اوست و اسطه فیض خود و در بطریق و شهود و سلطان ملک وجود
 و عنوان معرفت ملک و دود سایه رحمت باید انفت خواجرا رضی
 سرور برود و سرانجام اینست در تبه و مقام سایر آیه نام که خلیفه و
 قائم مقام او باشد در ادای فیوضات بیوی خلق خاصه و کلی
 و وصی برحق قائم است و فلاح اخلق و در حسن شیرین دان

راهی جناب علی مرتضی که در رتبه ولایت با شمس نبوت تو آت
 و در مقام خلافت با شمس رسالت نبی عم آن تیره و عالم دنیا
 حشر و کون آن صغیر رسالت و این صغیر و غا آن جسم است
 کز و یافت کرد و هم ملک نبوت و هم تحت صفا و شرف
 او ایست که از قدر و احترام و آتش مشرف است به شرف آنها
 محکوم این دو حکم شفا شد و شد ما نور این دو امر قدر و اندازه
 از است چرخ تابع و جرم بر حکم وین است سدره نزل عرش
 دانی حدیث لکلمی و نیز نیست کاین هر دو یکی است یکله و پنا
 با جلاله و بزرگان اند و کو هر پاک و آند و ضیاء و انبیا که سلطان
 قرار داده است در همه عالم امکان و مراتب اکوان و پند است سایر
 اند و بی نسبت به همه ما سوی پس ایشانند مظاهر جلال و جمال و صفا
 افعال خداوند تعالی و انسانی حی و داور و اولیای خداوند که
 فرایض دنیا عالم شفا و قدر و ولی با همه اینها درین سلطنت است
 نه استقلال دارند نه شرکتی با خداوند تعالی شد است امور آنها
 باین معنی که ایشان بدون استداد از خداوند مجاد با این سلطنت سیه
 و با

و یا بالشرکت بتدبیر امور عباد مشغول بوده و با خدا است از غفلت
 خود برداشته و امر خلق و رزق و موت و حیات را با آنها و انکه شسته
 باشد زیرا که همه اینها کفایت و رزق و مخالف آنها نیز نه محقق و
 منافی است با اذن توحید خداوند و چه در پروردگار جمیع که تفرق
 و متوحد است و ذات و صفات و افعال و عبادت بلکه ایشان عبادی
 هستند مزدوق و نوری مخلوق و بنده هستند از خداوند تعالی
 خدا که در تمام شرف و غنا و انفعال در جنب عظمت و جلال خداوند تعالی
 جاب است بکلی از خود خالی شده و خود را در جنب هستی حقیت
 کرده و نیز نزل فرار سینه تابع شرف بر سر گذاشته و به فقر گفته در
 تحت بجزید ستار گشته و در بحر توحید شناور بوده و گوش لغو
 قدر داده و منتظر پستاده اند که هر چه شود از آن گویند
 و هر چه گویند آن کنند عباد مکرمون لایستقونه بالقول هم
 با مرده بملکون با جلاله ایشان در تمام بندگی و عبودیت اصلا
 از خود ندارند بلکه هر چه میکنند با مرادات باذن و اراده
 اوست و در هر آن باید مدد جدید از جانب خداوند محبت ایشان

و اگر آنی خدا و مباحذ قیض و مدد خود را ایشان قطع کند بکلی متلاشی و
مضیی و فانی خواهند بود و مجمل این است اصل مذرب و حقیقت مطلب
و این مطلبی است که احدی نمی تواند بر آن نامه بگوید خواه عالم باشد
خواه عامی و همه علما از قدیمین و متأخرین و همه مایه معاصرین با او این
مدعا حاشیة میکند و صلا مارا با آنها غافل میشت و آنها را با ما معارضتی نمک
بعضی از ارباب عایم و پاره از حرم اناس که بحجت بعضی از غرضی از حضرت
بقام اعراض و غرض ملیده اگرستماع میطلب طار از خوار و پنهان شده
و الا همه علما و حکما و صاحبان فهم و زکا با ما در میطلب است و ثبوت دارند
و ما با آنها کمال در مشقت داریم و روی کلام ما بر کنانی است که حجت ما کجها
میکنند نفوذ عداوت میوزند و حال آنکه مطلب مطلبی است بر شری
از ما و اشیاء در وسط سماء و شام و بر نیند که اصل مطلب محل نزاع
حضرات بایندها گویند و وجه و سبب و سلطان زمان است که شام
جاست و ماه آسمان خسرو نیکنان و همه حضرتان و اجدادان فایم
شهریان سایه رحمت یزدان ما نیست پروردگار زمان و اسلط سلطان
و امان و ما کی کفر و ایمان و وحی دین و ایمان پسنده آشکارا
پایان

زینبیه. ه. تاج کیان عادل الملوک و عادل حسم فضل السلاطین و انجام اخلاق
تحت ظلال عدل و الرزق تحت ظلال قلاع القادر لظهور و لها قیام و
الفاخره عالی بهم و لی انتقم الجاه فی سبیل الله و الله صریح بن الله
ناحد الیرین شاه قاجار خلد الله مملکة و سلطانه که اکنون خداوند چون
ان وجود مسعود و مسیور سلطان قادر داد و است در میان و مقرر
دشته است زمامش بیار نام را در قبضه قهتار و کفایت آن
سلطان باخو تمکین و مرزبان و دنیا و دین پس است امروز در روی
زمین حافظ شریعت سید المسلمین و مروج طریقه سید الوصیین و
است بر امور عباد و حافظ شعور مباد و ناشر عدل و داد و
کاسر شوکت اهل فتنه و فساد است منبع فیض رحمت و معدن
جود و کرمت و مصدر قدرت و مظهر کبریا و بهیمنت و صاحب ایت
سلطت و ولایت و لیک آن شاه عادل و بادل دین پناه یار
سلطت و ولایت و این همه جیش بیار و اقتدار و بهیمنت و بدل و
بخشش و لغت و قدر و غضب و نفقت و امانه فیض رحمت و اهل مملکت
از نوکر و رعیت و لشکر کنی با خدا دارد و خدا دست از سلطت خود برداشته

و بایشان و اندک شسته بلکه ایشان بنده شد از بندگان خاص خدا
 که بجز فضل و رحمت این نعمت عظمی و سلطنت کبری را بایشان عطا فرموده
 و در ملک فضل الله یونیه من بشار توفی الملک من تشاء و منزع الملک
 من تشاء و تفر من تشاء و تدل من تشاء بید که بحسب آنگاه علی
 کل شیء قدير و همچنین است وزیر اعظم و دست و موطن سلطان
 جم خدم و خاقان رشته ششم نسبت بخود ایشان که از کمال عود
 مبالغه او را و اسطه قرار داده است میان خود و سایر رعایا
 اخذ عطا و هیال فضیلا و نعمتهای تنهایی پادشاهی او هر
 و نواهی و تدبیر امور ملک و رسیدن بعلایق و حاجات و کرامت
 و ترویج هر سلطنت و شمار و قدر فرموده است او را در هر جای
 و احکام و خول بوضب حال و حکام و مشیت تمام نام و من قرار داده
 انتخاب را از برای همه اولیای دولت قاهره و سرن و سرگردان
 عا که مضور و کجبان کرده اند ایشان را و همه حاکم محروسه ایران
 پس دست چشم پند و گوش شنوا و زبان گویا و دست توانا
 پادشاه حجه عالم پناه و دست طعنه جلال و صند فعال حضرت
 ۸

۸
 اقدس بهمان زیرا که او هر چه دارد همه از سلطان رحمت و هر چه میگوید
 از جانب ایشان و آنچه میکند با هر حکم ایشان است هملا از خود
 حکمی ندارد بلکه حکم او حکم پادشاه است و قول او قول پادشاه
 و طاعت او طاعت پادشاه است و مخالفت او مخالفت پادشاه
 و جلال او جلال پادشاه است و شوکت او شوکت پادشاه را و بخت
 یا پادشاه دارد و نه است تقالی در این همه دست و جاده و نه پادشاه
 از ملک و سلطنت خود دست برداشته و سلطنت را با لزمه با و اندک شسته بلکه
 انتخاب با این همه آشیای را و اقتدار و هیبت و کوری است از نوکران پادشاه
 حجه که او را از میان خود بجهت کمال عقل و فراست و غیظت و دلالت
 انتخاب فرموده از کمال عزت و جلال خود که اجل و ارفع است از اینکه
 خود بنفسه مباشر امور باشد و بامه بر یا و رعایا از اعلی و ادنی بایشان
 معاشر باشند سیاست ملک و ریاست ناس را یکفکفایت تمام
 سپرده اند که همه رعایا و عا ته بر یا در هر بلدی از بلیا و یا در حکم
 او مطیع و مشا و بوده بدست در اعلی او رفتار کنند و همچنین است
 امر در باب و سلطنت و ولایت و ریاست و سلطنت جناب رسالت

در وقت مقام و مرتبه جویدیت را برای ایشان در مقام معرفت
 مقام قرار داد یکی مقام بشریت یکی مقام نورانیت و تفریق کرد میان
 در مقام بشریت از حد حقیقتی است و مقام که از برای مایه بشریت
 در وصف کرد و ایشان را در مقام و زانیت بعد کالات و کالات و انوار
 را با نیت و صفات خلیفه الله بعد از آن هر چه در مقام و در مقام ایشان
 که بود در حد و حدی که ایشان را آن می خواند بر آن حد و حدی که ایشان را
 بهین میزان را از معرفت خودشان قرار داد و پس در حد و حدی که ایشان را
 با جنبه معرفتی با نورانیت معرفت الله و معرفت الله معرفتی بود و ایشان
 تا میفرمود و از آن حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 جدا و در حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 که در حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 در حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 عن الربوبیه و از حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 است هم فاکم لا یفعلون گفته با جمله الله و لا یستار احقران
 الحقر لا یخف سرانجام لا یخف و در حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را

از حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 چندین طریق از حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 و اصل سنی آنها اینست که فرموده اند را تا در حد و حدی که ایشان را
 و شریک است با اولاد از حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 میفرمود که در مقام و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 که پس از حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 پس از حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 از حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 او بود و در حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 که از حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 و از برای ایشان خدای قائل نیستند و قائل نیستند و کما شکی مقام ایشان
 سر در مقام بشریت میبندد و ایشان را در مقام بشریت شش و مقام
 نورانیت ایشان را از حد و حدی که ایشان را از حد و حدی که ایشان را
 ایشان در مقام خلیفه یکی مقام بشریت و یکی مقام نورانیت میفرمود

[illegible]

3

چون مبارک حضرت که یکجا جمع خون حضرت مهر و طاهر و مطهر و پاک
 و زلال است چنانچه امام جعفر است و در زیارت حضرت فرموده است
 اللهم انی ارجو انی اجد فی علقه و اتمتع فی اقله العرش فاجتبه
 بعضی از حضرت که هیچ عیار نباشد و کسی نشد و بجان جنت و
 عبادت بعد طهارت آنکه طیب و طاهر شود و پیوسته و قیاس
 اعلیٰ است حضرت و علامه ترا که آیه طهارت ایشان پتان اول است
 بخوان و حال آنکه ایشان را اصلاً قیاس مبارک نیستی و آن که بر
 میگوید است که کار با خود قیاس را از او بگیر و بپوشاند و بپوشد
 شیر شیره آن یکی شیر است که در او بخورد و آن در شیر است که در او
 خلاصه مقصود حضرت از این حدیث را و متشابه این است که بعضی
 تشبیه کرده و آنرا تفسیر و تفسیر یکی و عقاید آن تفسیر نموده
 بنای اختلاف و تفرق نگذاشته چنانچه بعضی را از علوم و کسب بگذاشته
 و بعضی را از علم و تفسیر کرده و آنکه بعضی را از انبیا
 و ائمه و اهل بیت که گفته و میکند از او یکسان بنظر نمی آید
 که در امر آنها تشبیه شده باشد که از آن سستی و بلکه مجلس ملاقات

بعد از کفایت کرد و کمال و اعلیٰ اخلاص از حق کفایت باز نماند
 صورت چنین تجلی است از بعضی که علای را با تجلیات خلق دنیای
 ولی خود میدانند و همین جهت بنای غریزه و عدوت میکند از خود
 بریاست تا قائل خودی ترسند و حال آنکه این غلبه عشق و خیال چنان
 که از غلبه نفسی غلبه بر خیال افتاده اند و آنرا حق مذکور میگویند
 گفته اند اما در حدیث آخرت خود را دنیای آنها خوانده اند و فرمود
 بلکه علای را با غلبه بر جمیع مقام دنیا که حقن دل را بر این دنیا
 ناید خسارت دنیا و آخرت خود میدانند چه اگر نه این بود همه
 میل نمیکردند که در این امور را بهتر از دنیا میدانستند و حق را از دنیا
 بهتر از آنها میدانستند ولی اوقات خود را از این ضایع میگذرانند
 که با بخیل صرف کنند و بگوید در پیوسته است لبه لبم زنی نیاید
 چه باستان را که با دنیای آنها کار میباید است و آنها را با کار
 کار است بگذارند تا سووکی و فراقه جنبه که مردم و گوش
 دارند و بیاریم بلکه از خواب غفلت بیدار شده بوشی میکنند
 و گوشتی بحرف اهل معرفت بدینند و در می بحرف و سرچشمین است

که مردم هر نفسی که در خاک بر زمین میخیزد میباید از دور و بر آنها
 متفرق شده و طالب عمل نباشند و راه حق برده و الا عیبت
 دیگر دارند پس آنکه کسی نیست که عباد و عباد
 آنها را بداند از او اشتباه است و از او است حجت بریاست
 با و نه از جهت عدم معرفت بلکه محض از باب غرض عدوت با
 حق تعالی رسالت و محصل است صحت و طهارت ولی چون نما
 تمام است بر علی عداوت خود را اعلان میکنند لهذا از عدوت
 با این فرق محقق و آنرا تحصیل و مناقب بعد از انساب صبیح
 از عدالت معتقد را در اول میگویند پس طالب که در ساریه است چنین
 را بایسته و مقامات و مراتب نبوت مطلقه محمدیه و ولایت کلیه طایفه
 بیان میشود چنانکه است که شیخ اعظم حسینی از او آورده و سابق برین
 در میان شیعیان مشهور بود است و سمعنا بعد از آنکه از او است
 و حال آنکه هر کسی که ادنی بصیرت و نورانی که عقل و شهود داشته
 بکتاب خدا را آمار مرده کرده باشد میداند که شیعیان قول نورانی
 مرفوعات اهل معرفت است که بخوانند و در این خبرها معجزه کرده و محکم

۱۱ این فرقائی مشرب را مانع از شریعت و تقصیر ایشان از اینها نیست
 اندیشین است قبول به جرم انیس که کجای میگوید اینها عاقلی هستند
 کجای میگویند مانع از شریعت چه میگویند کجای میگویند اینها عاقلی
 تازه است که عاقلی چنین گفته اند شما تازه آوردید و حال
 آنکه اگر چه گفته و بگویند همه مطالب کتاب معین و روایات
 ظاهرین است که سابقین گفته و گفته اند الان کتب ایشان مملو
 از چنین مطالب و باطنی از خود و بیرون و در حق و درین
 گفته اند این چنانچه بر هر طرف و عقل معینی ظاهر است عقلی
 بدعائن ارسطی علی غایت مطلق غایب افق بیابانی است
 که بعضی مطالب و قیود و حکمت عجیب از جنات آیت کتاب و جنات
 و آثار الهی طلب مثل سر قدره و ملائک و احوال و علم معانی و دنیا
 و علم کتوم و علم معجم و استنباط و حقایق و در قیاس است اینها
 و قواعد سایر علوم مستنباط و استخراج کرده و بگویند که اینها
 مطالب ضروریات دین و دوا این اصول مجامع معین است و درین کتب
 برآوردیش چه در آنچه هر چه در میان است فرموده و تصرفات و آثار
 این

چنانچه میگوید و اینها را بخار ظاهر شود شک نیست چنانچه تصرفات
 اهل اینها را در این چشم در مکتب مشرب و عمارت و باغات و
 فرش و ظروف و لباس و آلات و اسباب و صنایع و در قیاس
 و داده و تصرفات عجیب و در این کتب که بیشتر با همی و این آثار و این
 عام مردم بود که چون آنها که اهل اینها و این اصول و این کتب
 تصرفات و اینها میکنند که الان اینها درین امدی رسیده بود
 چنانچه الان در وقت نشان که در خانه و برای افسه کی حجت و
 که این در هر دو سارقان اشراف کرده و از برای آنها حساب و کتاب
 فرار داده اند که همه بیکجا میفرستند و بیکدیگر حرکت می آید بطوریکه
 هم معلوم میکنند و هم میرسد و هم می آید و این کار هر بافته و عاقل
 نیست همچنین در جهت کارهای ششهای جاری در دست میکنند
 که در دست و در کار و در می کنند و با این که بهر امر و در هر قدر که
 در این می بینند و در این جاری که در یک ساعت و در فرسخ و در هر
 و مکتوبات که در چند دقیقه و در این زمین خبر رسیده که که اهل این
 و عقل و کس که صورت همان نیست و در ششها و محو می شود و ظاهر

بسبب برآوردن از عالم سیه کرده و نه عالم دیده و در بحار
 سیاحت نموده و نه در سوا عالم سیاحت به تصویر آید
 سینه ای و بر زبان و دلیل به بونی از معرفت شنیده و در کوی
 در میدان فضیلت برده و تو کجا و تو حق حاکم و حق کجا حق
 و معرفت و یقین چنین تفاوت را از کجا است تا کجا و تا کجا
 اگر اجماع که بی آن کتب و روح کرده آن آیات و احادیث
 و دیده بشی و اجماع آنها مگر که فتنه آلوده دیده از هر سر آید
 نداری و حق حق در بحار اجماع آنها مگر که که گوهر برآید
 نیازی و کاین من آید بر آن عینا و هم عینا معضون و
 به یقین را بعلوم گفته است اما امانی و جسم را بطنین و جسم
 در فیه کلام خدا و اجزاء آنند و بی ادراک و شور و کبر
 در کاد است و بصیرت و در صورت و من لم یعمل الله له نفعه
 من و از چه اگر تو هم فی المله ادراک و شور و اندک بصیرت و
 داشته باشی و انما یکسب چیز را که عمل تو قبول نمیکند و ادره
 آن آنگاه هستی شاید عرف تعالی چیزی را که که تو ندیده و نمی

حسی که تو فیه و در آنکه علم تو مختص است بقصور و ظاهر پس چرا
 در آن حق سلطه و ما برایشی باز از آن که حقایق و فهم و قایت
 ظاهر و قاصری از استخوان و اجزاء و آیات و اخبار که همه نشان
 معرفت و در حرکت است کلیل و کاسر را که بر علی دای دارد
 و بر صفت استادی و لا و حوالای از وی حق و یقین
 بهر باب و مثال یافت نزد بجزر سایه محرقه و هستی و اما به یقین
 منجی و بر و شال کشمیر بر میخیزد و هرگاه به یقین یافت ادعای کتب
 بگفته خلاف گفته اضاف کرده اند پس حال بدین حال است
 عنوان علوم و در ک حقایق و در نوم و مراتب علامت و مقامات کما خوب
 میگوید و حاجت حدیث و بیان و خیال و بحار انمان حکایت
 ندوز و زو بر یا با فاست و تا چه فایده به یقین یافت و در حق
 خود را میگویند و خود را نمی شناسند با احوال و جلال و ایم
 با اهل معرفت و خلقت و افتراء و منت بجهانی گفته که میگویند
 شیخ اجل را بعد قایل است و که میگویند و معانی و معانی
 و که میگویند معراج را و معانی میگویند و معانی میگویند از سیده

و من خبر دارد و تحقیق بهام و چنانچه را میباید نه منی مریخ
 خسته و نه در این و خالق مکر است تمام و سخن کرده و طبع
 افرا میگوید که نیست نیز نه اگر کسی بپرسد منی مریخ چیست تا ب
 فرسین کدام مقام است او را نه کی است خباب بهر بخت چاره
 وجه و چه و خدا بجا بود چگونه قطعی آمد تمام آورد نه خبر دروغ
 چه منی دارد و دست او پس برود آمد از نصف کرد دست که بود
 بر نصف آنرا راست و کجا که است خدا و پس بود چگونه نشسته
 و چگونه حرف بهر و معالی گفته خدا ممکن ندارد جسم نیست خباب
 رسالت است خلاف آن که از چشم سواد و صو کبر و نماز و کون خسته
 سواد یعنی چه باز خبر در این شب چه منی دارد و بر آن چه در و نه منی
 چه چاره میباید است و خبر نیند نه چه گوید و چه جواب و چه
 اینها انرا می است که از آنجا افرا خبر بهر است و در روزی است
 که در گفت هر یک که نوز می است و هر کس بر او نیند منی می سوار
 و از کجا و این سببانی منی میریزد درین وادی بر آن و اگر
 بگوئی پس شما اینها را چگونه معلوم اناس میگوید سلسل منی
 دیگر

اگر تمام نوزم و هم این سرور را بر و رسیده سید و او ب میگویم
 که چون منی خسته نشان سواد و صادق است بطرف نظر میباید
 که جلد است با در آن معارف الهیه با آنکه اهل معانی واقعه را در که
 بدون عقل چون و چرا خرافات میباید خلاف شده که شود و خبر سواد
 طرقت میباید با با علم ارامن و نبویه و تنه و درین و با بعض
 سخنان است که در کرده معرود و معانی معرود گشته بهی را هم از او
 فیدائی که بهوش خود را جمع کنی و کوش حرف اهل معرفت درین
 درین صورت است حرام از تو بهتر بطلب بهی و اگر تو هم بخوا
 لینا بیکاری و انما و آن خبر که با در که سخن بهی است و خدا
 در مقام بحث و ایراد نباشی و علم و خبر و خود و خود و خود و خود
 پیشش و کرده بهوش خود را جمع کنی و کوش حرف اهل معرفت درین
 الهیه تو خود هم بهتر میبینی و از آنجا پیشتر بهر بهی علامه و خود ازین
 طریق و تفصیل اسط و انوار این بود که شاخ و علایق مطلبی که خرافات
 ضرورت دین و مخالف حرفه سلفین و اقوال علایق و منین باشد که
 و اجتهاد را از خود نیاید و هم بگوید بکار صفای الهیه و الهیه و الهیه

است بر این عقیده باد چه از منی از جمله بیانات است که پس از
 ابرار و سکوک و شکیبایان است و نسبت به این شکیبایی
 اصول این خود ابرار و اولی آنکه کرده که بتغیبه و او بدو
 داده و می گوید که کات و زمان خود و در همین روز و سکوک و شکیبایی
 اهل مایه ملال حال و شکیبایی در حال عمل شده و مسلط بر کف می تواند
 از جمله دروغ شکیبایی است تا بر آید پس انسان باید بعد از علم جسم و شکیبایی
 خاصه علما که دروغ شکیبایی را خبر شده و بر ابطال احوال ناسخ و عاده
 قادر و مقتدر باشد چنانچه می بینی که بجهت خود کردن در صحت
 الهیه و صاف و شمس خود از تحصیل بر این عقیده و اوله عقاید و پخته
 بسته دروغ سکوک و شکیبایی و بختان و صراحت اهل عقل و تجربه و کمال
 تا تصور دارد که حفظ و بین کنند و نه آنقدر که طرد و شکیبایی
 نمایند چنانچه نخست سال قبل بر این یاد می از یاد و این که شخص
 قدیس میسر روی برده پس سلام نوشت امدی از آن است
 از جمله جواب بر آید که بگوید و نظر از اهل معرفت و حکمت مثل کتاب
 آنچه که از حد زانی که عالمی بود و زانی و جناب حاجی ملا حسینی مهدی

که در این

که از این حکمت و معرفت بود تا آنکه عارفان این یونان یاد و زانی یاد
 کتاب علامه و در بطلان قرآن و اثبات حق و حجت خود به یاد
 خودشان بطور و طرز معرفت بخشیده و چنین پنداشته است که
 امدی یاد می از حد زانی کتاب خود داشت و از آنرا که مذکور شد
 که با چنانچه و عدالت گسترده چون عمر شریف فرموده و خطای ابرار و زانی از
 برای آن کتاب نویسد و دروغ شکیبایی او را بپسند و تا امروز که
 با تمام نیامده که برای این کتاب نویسد که این عاقلی و دولت قاهر
 و قادر هم شریعت ظاهره و این ملک جناب و عدم استقامت
 محض علامه را می جان آرا و حفظ است چنانچه شریعت عزرا چند قبل
 شمس و کرم در ساله و در آسمان یاد می نوشته و بی کجای عوام
 که در این روزها از برای این عاقلی پیر بار و دارد سنجیده دارد
 امدی در حد و تقوی نمانده و پس خود محال شده است که از این
 انجام داده و بفرمایند از همین برسد و اگر صاف صفتی به چه و در شکیبایی
 و اینکه در این نام است تمام پذیرفته گمانی باشد که نامور و در روزگار
 و اثبات حق و حجت سلام و اثبات نبوت و حضرت خیر عالم امدی

و همچنین درین روز از آن شخصی میرزا حسین را که در شیراز بود که با او
 گزاف سرشته و او را به اسلام آید کرده و او را از عید اربعه ای پیش
 و نیابت از جانب جناب صاحب الامر علیه السلام فرستاده کرده و گفته در آن روز
 او را به صاحب الامر می داشت و بگفت منم صاحب الامر حاضر و عید
 صبح کثیری با او کرده و بنای خروج کرده است و اطراف را بگشت
 و اگر مدتی درین نواحی بگردد است و درین احوال در بعضی جنگها و
 بود و عید به سببین بفرستاده و در آن روز بگفته و بگفته و بگفته
 حضرت آقا حسین و در آن روز بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده
 بهما رگشته و بعضی نیز از عید می فرستاده که بعضی حیات وین و بگفته
 حاکم حسین و در آن روز بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده و آن
 مرتب به تمام سبب و بفرستاده و او را بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده
 و بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده
 من جناب میرزا حسین که از آن روز بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده
 عید اسلام مرحوم تقالی می فرستاده که بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده
 رفته و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم

و همچنین درین روز از آن شخصی میرزا حسین را که در شیراز بود که با او
 گزاف سرشته و او را به اسلام آید کرده و او را از عید اربعه ای پیش
 و نیابت از جانب جناب صاحب الامر علیه السلام فرستاده کرده و گفته در آن روز
 او را به صاحب الامر می داشت و بگفت منم صاحب الامر حاضر و عید
 صبح کثیری با او کرده و بنای خروج کرده است و اطراف را بگشت
 و اگر مدتی درین نواحی بگردد است و درین احوال در بعضی جنگها و
 بود و عید به سببین بفرستاده و در آن روز بگفته و بگفته و بگفته
 حضرت آقا حسین و در آن روز بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده
 بهما رگشته و بعضی نیز از عید می فرستاده که بعضی حیات وین و بگفته
 حاکم حسین و در آن روز بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده و آن
 مرتب به تمام سبب و بفرستاده و او را بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده
 و بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده
 من جناب میرزا حسین که از آن روز بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده
 عید اسلام مرحوم تقالی می فرستاده که بفرستاده و بفرستاده و بفرستاده
 رفته و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم

اهل اسلام را در بدو امر که دایره مسلمانان را در پیشگاه
 و عهد امان میسر کرد و آنرا فرمود با دست امیر مومنان
 و خلافت ظاهر ایشان بر جمعی از اهل اسلام ظاهر نمائید که در
 بنای مجاوره و مخالفت که شسته خلافت عظیم بیان اهل امام چندی
 جمعی از ذرّه مسلمانان و ذل زمره خوارج شده و حال کج
 بود و عای اسلام که شده و مردم آنها را مسلمانی نداشتند
 چون بخلق اظهار ایمان میکردند گفته می افتاد که ایمان تو
 خلاف ایشان ظاهر است و منافق از منافق و مخالف از مخالف
 تمیز نمیشد و همچنین این اختلاف که در این جزو زمان میانشین
 افتاده است بدینست که این تیر از جانب حضرت تدریجاً
 منبر بر این تکیه و حکمت است که حب از بعضی مقلد لایت اگر
 تمیز نمیشد زیرا که درین از منته و اوقات که دایره مسلمانان
 و مروجی دنیا آمدند که ظاهر مسلمانان را بدین بیان
 ایشان کنایه است که بعضی عقیده در و ترویج نمیکرد و لایه
 و ناچار ظاهر حجت و موالات و گفته اند که در این سکر و کلاه
 اهل

و بعضی اهل بیت رسالت میفهمیدند خداوند انسان را بر
 با و بر لایت مطلقه بر مومنان چنانچه و مومنان فرما و پس بر کفر
 که در مقلد است از حب و موالات و دیگران را که مقلد است
 دیگر و بعضی از مومنان است چنانچه صاحب منافق و مشرک
 که در مقلد است از مومنان است و در مقلد است از مومنان
 نیز که در مقلد است از مومنان است و در مقلد است از مومنان
 و چه مراد است که در مقلد است از مومنان است و در مقلد است از مومنان
 شد مردم فرمودند و تصدیق و لایت و خلاصه بعضی از مومنان
 که این صاحب اختلافات خاصه خلافت حضرت با مقلد مقلد
 بهوت مقلد و لایت مقلد با و هم و اتفاق ایشان و موت و مقلد
 ظاهر و منبر بر این تکیه و حکمت است که حب از بعضی مقلد لایت اگر
 جدا شود و چه خدا این طریقه را در مقلد است از مومنان است
 انعام حجت باشد و اهل بیت از اهل بیت مقلد است از مومنان
 حکمت مومنان است که امروز در میان مسلمانان است اهل مقلد است از مومنان
 بعضی مقلد است از مومنان است و بعضی مقلد است از مومنان

است که محل تجلی است میان ما و حضرات معکون و اینجه پیش
که عالم را بنی سید عالم بحوالی و طب دوم کتابخانه لایم و شش
کشیخ شرف الدین نجفی در باب اولی فی اهل البیت سر القرآن در باب
اولم سر کما ظلم علیه السلام را است که است که حضرت فرمود خداوند
تبارک و تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله نورانی آفرید که آرا از نور حضرت
طالای نور شکافت و در دوات نور و ابوبیت است که نور و در
خود اشراق کرده است و آن نور است که در کوه و لایم حضرت یحیی
کرد و موسی را مشاهده آن نور و مشاهده آن نور محمدی بود که
چون اراده خدا قرار گرفت که محمد صلی الله علیه و آله را در آن نور
کنند از خدایان محمد است و از خدایان دیگر صلی الله علیه و آله را از ایشان
از آن نور خدایان نور و آفرید و از خدایان دیگر و در ایشان در خدایان
از برای خود و ایشان را صبر کرد و صبر خودشان و ایشان را چون نور
کرد و در خدایان خود که در کوه و در ایشان را خدایان و در خدایان
که در اینجه و ایشان را چشم بنای خود کرد که مردم نظر کنند و ایشان را
کویای خود فرمود و علوم خود را ایشان عطا کرد و قرآن را ایشان تعلیم
فرمود

و ایشان را علم غیب و در کتاب و کتابت بیک از ایشان نفس خود را را
و بیک از این خود که بیک از ایشان ثابت و در قرآن کرده و بیک از بیک
علا و ایشان بشیریت است و باطن ایشان بشیریت و در میان مردم پیدا
شد و اندک و بیک از این خود که در مردم با طاعت و در آن ایشان باشد
درین است که صفای سینه و در طب سینه و طب سینه و طب سینه
بر ایشان لباسی را که مردم پوشیده اند و بر ایشان تمام مقام
علا باشد و بیک از این خود که در میان خدا و خلق و از خدایان آفرینش
شد و در ایشان تمام میکند خدا تعالی را در ساهی و حکام را بر ایشان
از نور محمد صلی الله علیه و آله نور خدایان آفرینش کرد و از خدایان آن
نور از نور خود و از نور علی و خدایان و حسن و حسین را بیک از این
و از خدایان را خدایان از یکدیگر و در نور خلق شد و در خلق شد
از ایشان پیشی و از برای بر صلی الله علیه و آله و طبقات عالی و در عام
نه و طبقات را خداوند که محل آفرینش و از سالی است بلکه است
بدست ثابت شد و با صفت و از برای خدایان باشد و از برای مردم
یکه از برای که نقل شد از طبقات بر و در عام طهر و پاک

صفت و صفوه بودند که ایشان را برای خود برگزیده و خزان علم خود کرد
و ایشان را از خود فرمود به تبلیغ خلق و احکام خود مردم و حق تعالی
ایشان را فایده مقام خود قرار داد و بر او که خود را بدینی خود و حقیقت
او بر احدی معلوم ننموده ایشان را عجب خدا که نیکوکاران و رستگاران
و این راست که تصرف کنند بر مردمی خدا و ایشان را عباد نیکوکار
خود و قدرت خدا و ایشان را بکار ریشه و اطلاق خدا و مدعی ایشان
خود و بخت ایشان را سعادتمند و بر همه ایشان مردم خدا رستگاران و
سبب ایشان مردم است خدا کردند و اگر ایشان بود خدا مدعی ایشان
نشستند و هیچ بنده که بخت نیکوکاران خدا نیست و خدا را در بخت
امرو حکم خود را هر کجا که بخواهد و در هر چه بخواهد و بکسی حق نیست
و همه سعادتمندان تمام شد و عاقلان که از کائنات بجهان معینان ایشانند
و این روایت حکایت میکند بر معصومان که آنان خود چنین میکنند و بزرگ
این روایت را چنین است که خضر است بر جمیع آن خضر است که با او ظاهر
بمانند که ایمان معصومان است و ولایت و سنی و سلطنت و معرفت
و عبادت خود این است و شریعت و علم و هدایت و کسایت و این را اول

23

اول بکلی ایست بستمند و خدا ایشان را سلطان قرار داد و هست در
عالم امکان و مراتب کرات و ششاند ظاهر جلالت حال و صفت
عزادند تعالی بخانه چه عجب ایام علیه السلام تصدیق زنده اند پس
که بسیار بکلی تحقیق فاضل امام علیه السلام داده و صدای پادشاه
بجاء اسلام بنا و خداوند که او را چرا امام علیه السلام این چنین
و تعریف و توفیق بکلی بکلی آب و سایر این صفت فرمود است و این
چرا پادشاه و هر چه بکلی بکلی شتاب زنده و آثار و حق علم زنده
که تو چون مردم از این بکلی بکلی و در چهار و چهار مرتب و بکلی
بشارت با و همه این صفات و مراتب و این همه صفت است
بکلی تا از این حضرت بکلی بکلی باشد و تو خود مردم بکلی
که بسیار بکلی بکلی داده و او داده و از خودشان بکلی بکلی
کتاب بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی
بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی
که هر بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی
کرده و او داده بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی بکلی

الی قاضی و سایرین مثل شد دست ایشان بنامین جاری که در دست ایشان
 در کتاب جناب خود و در کتاب مثل که دست ایشان در کتاب خود
 در تفسیر جاری و باید بعد از مثل که دست ایشان در تفسیر جاری
 که بیشتر از خود که خداوند تعالی عز و جل را از یک نور آفرید و در روز
 که شمس و قمرین بگردان خود خدا را پیش از آنکه آدم با پناه فرید
 هزار سال پس از آن آدم را آفرید تا کنون شدیم و صلیب و لیل و نهار
 از صلیب و لیل و نهار و در میان حاجی و صلیب و لیل و نهار
 رسیدیم به صلیب و لیل و نهار و در میان حاجی و صلیب و لیل و نهار
 عبد الله قرار گرفت و هم دیگر و صلیب و لیل و نهار و در میان
 عبد الله و صلیب و لیل و نهار و در میان حاجی و صلیب و لیل و نهار
 و حسن حسین و اوزر بود و در نور و در کار و در میان و صلیب و لیل و نهار
 مثل این روایت بگوید و در خانه الجالی مدتی بود و در میان و صلیب و لیل و نهار
 آب مثل که است و در آخر آن این عبارت فرموده اند که عبد الله
 از نور من و صلیب و لیل و نهار و در میان حاجی و صلیب و لیل و نهار
 باب و در دست است این است که حقایق چند ساله علماء در اینجا

و در این

به دست و در این مثل شد دست ایشان بنامین جاری که در دست ایشان
 در کتاب جناب خود و در کتاب مثل که دست ایشان در کتاب خود
 در تفسیر جاری و باید بعد از مثل که دست ایشان در تفسیر جاری
 که بیشتر از خود که خداوند تعالی عز و جل را از یک نور آفرید و در روز
 که شمس و قمرین بگردان خود خدا را پیش از آنکه آدم با پناه فرید
 هزار سال پس از آن آدم را آفرید تا کنون شدیم و صلیب و لیل و نهار
 از صلیب و لیل و نهار و در میان حاجی و صلیب و لیل و نهار
 رسیدیم به صلیب و لیل و نهار و در میان حاجی و صلیب و لیل و نهار
 عبد الله قرار گرفت و هم دیگر و صلیب و لیل و نهار و در میان
 عبد الله و صلیب و لیل و نهار و در میان حاجی و صلیب و لیل و نهار
 و حسن حسین و اوزر بود و در نور و در کار و در میان و صلیب و لیل و نهار
 مثل این روایت بگوید و در خانه الجالی مدتی بود و در میان و صلیب و لیل و نهار
 آب مثل که است و در آخر آن این عبارت فرموده اند که عبد الله
 از نور من و صلیب و لیل و نهار و در میان حاجی و صلیب و لیل و نهار
 باب و در دست است این است که حقایق چند ساله علماء در اینجا

پانجمی قرار کند و ولایت مطلقه انحصار حضرت خاتم النبیین است
 و مطلقه فضااحت دارد و اگر کسی که او را عاصی است دارد تا این که او را
 مطلقه بپوشد و این مطلقه است و او را از برای سبب نوبت
 مولا و صاحب ملک و اولی تصرف و سلطان و تدبیر امور و مطلقه
 و ولایت و حکومت و امامت او را از برای کل این جن و ملک و دنیا و
 آخرت کند زیرا که ولایت سبب جود و لغت جود است و اگر کسی
 و او را می شناسد از آن مکرر است و هر چه که اهل ایمان بود و همه چیز
 می دانست و همه را می شناسد و از آن مکرر کرد و هر چه که اهل ایمان بود و همه چیز
 خود همین معنی باشد و اگر کسی است و همه چیز که می شناسد
 من العلوم و القادیر پس هر کس که از برای این مطلقه است و اگر کسی
 خاتم النبیین است و اهل ایمان و اهل ایمان است و اگر کسی
 نصرت که این معنی است و ولایت و مطلقه است و اگر کسی
 و خاص در ولایت و مطلقه است و این معنی است و اگر کسی
 آن را که عاصی است و این معنی است و اگر کسی
 از همه ظاهر و در است که با کسی تمام فرموده اند من قال لا اله الا الله

الله اعلم

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و معاد و جبرائیل است که خداوند و مطلقه
 ختم است که مطلقه است و این معنی است و اگر کسی
 او را که مطلقه است و این معنی است و اگر کسی
 توحید و مطلقه است و این معنی است و اگر کسی
 معنی ولایت را در حق امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام مطلقه است و این معنی است
 سبب جود و لغت جود است و اگر کسی
 که از برای این معنی است و این معنی است و اگر کسی
 معنی آن که جود است و از آن مکرر است و اولی تصرف و جود است و اگر کسی
 دارد و صاحب ولایت است و او را می دانست و جود است و اگر کسی
 خلافت و وصایت و جود است و این معنی است و اگر کسی
 و سایر علایم خاصه است و این معنی است و اگر کسی
 که در مطلقه است و این معنی است و اگر کسی
 سبب جود و لغت جود است و این معنی است و اگر کسی
 عظیم مردم اولی تصرف و مطلقه است و این معنی است و اگر کسی
 معنی دق از برای ایمان است و این معنی است و اگر کسی

و منی که بشود از حضرت دوست کرد اندک که میفرموده است چنانکه
آدم بن اماره و بعضی از جدات صریح است در اینکه حضرت حق تعالی بجهت
عقل و خلقت عالم آدم نبوده که تکیه است بکار و نه احوال اگر حضرت حق
که میفرموده است میان ایشان است و بعد از یکسانیت حق تعالی که کتاب
و بعضی از ساجدان است که میفرموده است و بعد از یکسانیت حق تعالی که کتاب
کستند که شایسته بود که بگوید خیر از ایشان است و حال آنکه بعضی از ایشان
چهل سال مرتبه رسیده و همواره درین خلعت است همانا نبوت که در کتاب
برای او داده شده و در بعضی از خداوندان که در کتاب است و در بعضی از اصناف
کستند که درین شایسته است و بعد از آنکه حضرت حق تعالی
و بعضی از خلعت و بعضی از کتاب است و بعضی از خلعت و بعضی از کتاب
است و بعضی از خلعت و بعضی از کتاب است و بعضی از خلعت و بعضی از کتاب
عزیز شود که در او از آن شایسته است که حضرت حق تعالی
قول فرموده است و بعضی از خلعت و بعضی از کتاب است و بعضی از خلعت و بعضی از کتاب
و در بعضی از خلعت و بعضی از کتاب است و بعضی از خلعت و بعضی از کتاب
و بعضی از خلعت و بعضی از کتاب است و بعضی از خلعت و بعضی از کتاب

ستم صاحب بنصر و موی ابرو ستم صورت و بند لعل و خندان ستم گری
 خلق بیکسرم و روزی میبزم و زنده بیکسرم و بخیل ستم با دین خدا ستم بیکسرم
 پنا بیکسرم و روزی را داد و دفع بیکسرم عرض برین را و صلیم آنچه را از این
 خلقت و جزیر جسم با همرا بیکسرم و دم حیوانه و ذریه بیکسرم
 خانهای خود ستم و جالنده و دهان و دندان که میخیزد و لک است که در ستم
 صاحب بیت و طاقت و ستم باید اند ستم آن کسی که ثواب برکت از
 برای من در دفع ستم آن کس ستم از بها کسی که عظمی برای است ستم که است
 ستم را و دست اند معوز ستم صاحب قدرت اولی ستم که بیکسرم
 موی را از رویا و خوف کرد و ستم را و ستم غلب بوم طاقت ستم تیر
 ستم این همه ستم ستم و ستم ستم غلب ستم که ستم که ستم
 و ستم ستم و ستم و ستم ستم اولی ستم و ستم ستم که ستم
 ستم اعمال بیکسرم و او پشیمه و شب از ستم و دهان و ستم
 خازن و ستم که ستم ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم
 و ستم ستم ستم که ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم
 و ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم
 و ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم و ستم ستم

[illegible]

انصار قبول میکنند و اینکار دارد چنانچه دیدی پس حضرت حق
 در این صدمه همیشه مخالفند و هم با منی چنانچه می بینی که الان با
 عداوت میورز با چیت که میگویند شایسته با و حق آمده بی و پان
 فضایل و مناقب ایشان میگویند که اصلاً آنها دارای فضایل و مناقب
 و مقامات و مراتب نیستند و حال آنکه ما حال هر چه گشته و میگوئیم ما
 از نسبتها چیزی نگفته و نخواهیم گفت و از حضرت هم زیاد از آنچه
 ستیبا و حق آمده ما اقرار و اذعان می داریم و میگوئیم باید به
 افتخار کنیم بچیزیکه سینهها اقرار دارند و در شیعیان کمتر از شیعی
 نباشیم و از اولیای دولت قاهره با هر نیرستند حق میگویم که اگر بخوانند
 این اختلاف را از میان بردارند و عرض بفرمایند بحضرات که بکار
 فضایل و مناقب آنکه محمد مصطفی صلوات الله علیه را در میان شیعه بی خبرند و
 مالک محرومند ایران که شیعه خانه است مشار قرار بدهند و در بالای
 منبر بجز ذکر فضایل آنکه محمد و سالم و سینه و معارف الهیه بخوانند
 نگویند و از برای آل طهارت حاضر نمائند و گمانی که بالاتر از اینها
 فضیلتی از فضایل و مناقب حضرت باشد نه انجالب میگویند نسبت بعلو

مؤمن

ندهند و با آنها بمقام معارضه و محاصره نمایند و با اهل معرفت
 از راه جهالت عداوت نورزند و چیت اوست بآنها کنند و
 میان فرقہ اشعی خضره و طایفه ای که جمع قلیی هستند بصفت و کثرت
 اختلاف و شرقة غنید از شد و شد عصبان میکنند و باعث کثرت
 دشمنان دین باشند و برادر و ارباب هم رفتار کنند اگر و قیامت
 پانیند از علما و بکشد بچیت معرفت و کثرت و کثرت و خبر آمده
 اظهار رجوع نمایند و معرفت بخت می کنند و اگر میدانند و از همه
 استخوان دارند و کثرت نمایند که بکار کثرت چنانچه خبر کثرت
 از آنکه طمس در فساد و اود است از جمله در ثجب بصائر باشند
 صحیح از خدا مراد است که کثرت است از جناب امام محمد و علیه السلام
 در ضمن حدیث میفرمود ان اسوء صحابی عند الله الذی اذنت
 الحدیث نيب السينا فیروی عن اهل فم تحمله قلبه و شمر منه و حجه کفر
 بین و ان و لا یدری لعل الحدیث من اخرج و السينا سئلون
 بک ک خارج و الا یتستار ترجمه این روایت هدایت فرجام که ختم
 این سال محصوره قرار داده و بان شتم کلام خواهیم نمود این است که

فرموده اند بدست پیچیدن بدین صواب در نزد من آید خست
 کسی است که چون بشنود حدیثی که نسبت با او می شود و از یاد او
 می شود پس تحمل می شود بان قلب و دشمن می شود اگر شنیدن آن و نگاه
 میکند آن حدیث را و بخیال می کند کسی که شنیده شده است آن حال که
 می نداند شاید حدیث از ما خارج شده و بسوی سند است پس بسبب
 این انکار و بخیال می شود از دلایست تمام شد آنچه که ازین رساله
 منظور داشتیم و شکر است بجهت الله بروضی آبی که در اول گذشتیم و
 مطابق آمد در طی نگارشش باز پیش جناب صمدان علیه السلام که
 فرمودند علم الحجة واضح لمیرید واری القلوب من الحجة فی بی القی
 عجب است لهذا که و نجاة موجوده و القی عجب است من بی باری اگر
 چنانچه در مجاری سطور است خط رفته یاد در مطاوی کلمات از حد و
 ادب تجاوزی واقع گشته انکال رفت اولیای دولت پادشاهان
 حضور و عدالت دستور با هر انور و درینست که مورد اغراض می اندند
 اغراض و بنظر اصحاب مکررند و آخر من چه پرموده و خاطر نشسته اند
 توار و نواپس و هر و عواش و در کاره است قدرت از کار رفته قلم
 سران

سرگشتی کرده عنان اشیا را از پنجه اقتدار گرفته این همه را بی
 شکاشتم و اسلام من اتبع الهدی و خشی عواقب الزوی و الحمد لله
 اولاد و حسن و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهیرین و الحمد لله
 علی عما یجسم و منکر فی الحسم و جمیع من الان الی یوم الدین
 و قد فرغ من نویسه العبد المذنب البائس
 بن محمد التبریزی المتقانی فی یوم السبت
 من شهر رجب من شهر سنه
 حقه و ثمانین و هجری
 من الهجرة النبویه
 علیه و آله



۱۰۲ ریل



